توانمندی های فــرهنگی خــراسان بزرگ و تــأثیر متقابل آن بر ایــران

ایرج افشار (سیستانی)[۱]
تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۱/۱۱
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵

چکیــده

خراسان بزرگ از دیدگاه سرچشمه هـای طبیعـی و اندوختـه هـای معـدنی از تـوانگری بـالایی برخوردار بوده و به انگیزه ی پیوندهای تاریخی، قومی و مذهبی ژرف خود با سرزمین های پیرامـون از یک‌سو و از سویی با نگرش به جایگاه جغرافیایی و ژئوپولیتیک خود، نقشی راهبردی در شکوفایی این سرزمین‌ها داشته است. این کارکردها به همراه توانمنـدی هـای متقابـل اقتصـادی و پیونـدهای تاریخی و فرهنگی، توانسته است نقش تأثیرگذاری در گسترش پیوندهای همه‌جانبـه میـان ایـران و سرزمین‌های پیرامون آن در دوران‌های گوناگون تـاریخی داشـته باشـد.[۲] مـردم بافرهنـگ خراسـان بزرگ با احساسی پایدار نسبت به قومیت خود، در پیمایش زمان از احساس تعلق به پیکـره‌ی واحـد ایران بزرگ برخوردار بوده‌اند.خراسان بزرگ در دوران باستان تابع ساتراپ یا استان پهناور پرثوه بـوده است که در سنگ‌نوشته‌ی داریوش بزرگ در بیستون و سنگ‌نوشته‌های دیگر هخامنشـی از آن یـاد شده است.سرزمین‌هایی که در شمال خراسان کنـونی قـرار گرفتـه انـد، تـابع خراسـان بـزرگ و یـا امیرنشین‌های زیر نظر حکومت ایران بودند. آن‌ها در دوران قاجار از ایران جدا شدند و از سوی اتحاد جماهیر شوروی در سه جمهوری تشکیل‌شد و در سال ۱۲۷۳ هق، هرات هم ضـمیمه‌ی افغانسـتان گردید.[۳]

کلیــد واژه‌ها:

ایران، خراسان بزرگ، ماوراءالنهر، سیستان، چین، هند، آسـیای میانـه، تاجیکسـتان، ازبکسـتان، ترکمنستان، افغانستان، انگلستان، روسیه‌ی تزاری، یعقوب لیث، فردوسی، رودکـی، ملاصـدرا، فرخـی سیستانی، سعدی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، مولوی.

[۱] استاد جامعه شناسی ، نویسنده و پژوهشگر ایران‌شناس
[۲] منصور بدری‌فر«آسیای میانه» مجموعه مقالات جغرافیایی، دفتر اول، کشورهای آسیای مرکزی، ۱۳۷۲، ص ۲۴-۲۳.
[۳] غلامرضا ریاضی، دانشمندان خراسان (مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۶)،ص ۲۹.

مقـدمه

خراسان بزرگ که‌همواره بخشی از ایران به شمار می رفتـه، از دیـدگاه جغرافیـایی، سیاسـی، اقتصادی و نظامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و از دیدگاه جهانی نیز با ارزش بوده است.

این سرزمین پهناور با رشته کوه‌های سرسبز و خرم، غارها، دره ها، چشمه‌هـای معـدنی و آب گرم، پوشش گیاهی و چشم‌اندازهای زیبا و دل‌پذیر، از مناطق ارزشمند ایران بـه شـمار مـی‌رفتـه است.

خراسان بزرگ افزون بر داشـتن جایگـاه ویـژه‌ی طبیعـی و جغرافیـایی، از دیـدگاه پیشـینه‌ی باستانی و تاریخی نیز از کهنسال‌ترین سرزمین‌ها به شمار می‌آمده و از گذشته‌های دور، نـه تنهـا دارای فرهنگی درخشان بوده، بلکه از دیدگاه زیسـتگاه هـای کهـن و ابزارهـای آن دوران و آثـار تاریخی، از پرارزش‌ترین سرزمین‌های ایران بزرگ بوده است[۱].

این سرزمین که از دوران باستان در ادبیات اسـطوره‌ای مـا مـرز میـان ایـران و تـوران بـوده، فرهنگ و تمدن بالایی داشته‌و در درازای چنـدهزارسـاله ی خـود، پـرورش‌دهنـده‌ی دولتمـردان، دانشمندان، بزرگان و عارفان گرانقدر بوده است.

جـایگاه جغـرافیای

خراسان بزرگ در بخش خاوری ایران، شامل سرزمین‌های قرارگرفته در جنوب رود سیحون و شمال هندوکش بوده و از دیدگاه سیاسی ماوراءالنهر و قهستان نیز تـابع آن بـه شـمار مـی آمـده است.[۲]

در دوران باستان، ایران به چهار مرز یا منطقه در چهار سـوی شـمال، جنـوب، خـاور و بـاختر بخش شده بود و خراسان بزرگ تمام نواحی خاوری، جز سیستان را در بر می گرفت. در آغاز دوره ی اسلامی، ماوراءالنهر[۳] بخشی از خراسان بزرگ به شمار می آمد و این ایالت تا مرز چین، یعنـی نواحی باختری چین، به‌ویژه استان سین کیانگ کنـونی و شـمال افغانسـتان، پـامیر و کـوه هـای

---

[۱] ایرج افشار سیستانی، جغرافیای تاریخی تاجیکستان (تهران: انتشارات بین المللی الهدا، ۱۳۸۳) ، ص۲.
[۲] مصاحب، دایره المعارف فارسی ج ۱ و ۲ (تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۸۷) ، ص ۸۸۷.
[۳] دوری میان رودهای آمودریا (جیحون) و سیر دریا (سیحون).

هندوکش [۱] پیش می رفت. اما اندک اندک اندازه ی آن کوچک‌تر شد؛ به گونـه ای کـه دیگـر آن سوی آمودریا را در بر نمی گرفت.[۲]

گی.لو.استرانج، خاورشناس برجسته ی انگلیسی ، درباره ی مرزهـای خراسـان در سـده هـای میانی، نوشته است:

«نام خراسان در اوایل قرون وسطی بر تمام شهرستان‌های اسـلامی کـه در شـرق لوت و کویر مرکزی ایران تا کوه های هند بسـط داشـته، اطـلاق مـی شـد. پـس خراسان در این معنی بزرگ، همه ی شهرهای ماوراءالنهر را که در شـمال خـاوری ایران جای دارند با قهستان در برمی گرفته سوای سیستان و حدود آن عبارت بوده است از سمت آسیای مرکزی بیابان شمالی چـین و پـامیر و از سـمت هنـد جبـال هندوکش و از شمال شرقی تا رود جیحون امتـداد داشـته و تمـام کوهسـتان‌هـای ماورای هرات را که امروز بخش افغانستان را تشکیل می دهد شامل بـوده وازایـن رو همه‌ی شهرستان‌هایی که در بخش علیای رود جیحون از ناحیه‌ی پامیر بوده در قلمرو خراسان به شمارمی فته ... ».[۳]

بنابراین، خراسان بزرگ به پهنه‌ی امروزی خود درون مرزهای ایران محدود نمی‌شد و بخـش بزرگی از کشورهای افغانستان و ترکمنستان را در بر می گرفت. اگر از دید زمانی تا دوران باستان پس برویم، باز هم بزرگ تر می شود و بخش هایی از کشورهای تاجیکستان و ازبکستان را شامل می گردد.

---

[۱] غلامرضا ورهرام، تاریخ سیاسی مرکزی در دوران اسلامی (مشهد: نشر و آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲)ص۱۳.
[۲] حسینی، راهنمای سفر به استان خراسان رضوی (تهران: انتشرات روزنه، ۱۳۸۶) ص ۵۳.

نام و پیشینـــه‌ی تـــاریخی

اوستا زمین را شکل‌دهنده‌ی هفت کشور دانسته که «سوه»[1] کشور خاوری و «ارزه»[2] کشـور باختری است. در آثار فارسی میانه «خراسان» یکی از چهار مرز یا منطقه ی ایـران و همـان مـرز خاوری است.

واژه‌ی خراسان امروزی بازمانده‌ی صورت کهن واژه و به همان معنی خاور، یعنی سویی است که از آن، خورشید بر می‌آید. به بیان دیگر، خراسان شکلی است از «xwar»[3] به معنـی آمـدن و روی هم به معنی جایی است که از آن خورشید برمی‌آید.[4]

خراسان درفارسی پیشین به معنی خاور زمین اسـت و از دو پـاره ی «خـور» یعنـی آفتـاب و «آسان» یعنی طلوع کننده شکل یافته و به معنی جای برآمدن خورشید است.[5]

بعضی از پژوهشگران و نویسندگان در نامیدن آن به خراسـان، نوشـته انـد: «خورسـان یعنـی آفتاب‌مانند و منسوب بدان را خُرسی و خراسانی گفته اند».[6]

بر پایه‌ی پژوهش‌های باسـتان‌شناسـی گمـان رفتـه جـای سـکونت در خراسـان بـه دوره ی پالئولیتیک یا دوره ی پارینه سنگی[7] وابسته باشد[8] و پس از آن در دوران های گوناگون پادشـاهی ایرانیان این سرزمین دارای تمدن و فرهنگ بوده و زیر نظر شاهان ایرانی هخامنشی، اشـکانی[9] و ساسانی اداره می شده است. گاهی هم حاکمان محلی از فرمـان شـاهان سـرپیچی مـی‌کردنـد و حکومت خودمختاری در این منطقه پدید می‌آوردند.[10]

---

[1] Savahi
[2] Arezahi

[3] اوستایی hvar فارسی میانه xwar فارسی نو « خور » هور.
[4] خبرنامه مرکز خراسان شناسی، ۱۳۷۶، ص ۱۴.
[5] مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، ج۲(تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۱۰) ص ۱۷۹.
[6] سید محمد کاظم امام، مشهد توس (تهران:کتابخانه ملک، ۱۳۶۸)، ص ۱۶.
[7] دوره ی پـارینه سنگی (PALEOLITHIC AGE): که نـخستین بخش عصـر حجـر را تشکیـل می دهد بـرابر است با اوایل دوره ی زیست انسان پیش از تاریخ که از ۵۰۰ تا ۸ هزار سال پیش به درازا کشیده است. (جعفری، ۳۴۷:۱۳۸۶)
[8] میخائیل میخاییلویچ دیاکونوف، تاریخ باستان ایران، ۱۹۵۷ م، ص۴۵.
[9] پایتخت اشکانیان (۲۵۰ پ.م تا ۲۲۶م) شهر نسا در نزدیکی عشق‌آباد کنونی در ترکمنستان بوده و حدود شمال خاوری قلمرو آنان به کنار آمودریا (جیحون) می رسیده که تمامی افغانستان امروزی را در بر می گرفته است. (کلباسی، ۳:۱۳۷۴)
[10] همان، ص ۴۰۲.

از آغاز خلافت خلیفه‌ی دوم مسلمانان تا میانه‌ی خلافت خلیفه‌ی سوم، با وجود یـورش‌هـای سرداران عرب، خراسان بزرگ بر روی آنان ناگشوده ماند تا آن‌که عبد الله‌بن‌عامر مـأمور گشـودن آن منطقه شد. نخستین شهری که در خراسان در سال ۳۱ هق به دست مسـلمانان افتـاد طـبس بود و گشودن دیگر نواحی تا روزگار حکومت معاویه به سال ۴۲ هق به درازا کشید.[۱] پـس از آن، طاهریان و صفاریان و سپس سامانیان بر ولایت‌های خراسان بزرگ که شمار آن‌ها را بیش از ۳۰ نوشته‌اند و در حکم یک منطقه بود، و حکومت می کردند.[۲]

خراسان بزرگ در سده ی ۶ هق، دستخوش تاخت و تاز غزان شد و خوارزمشاهیان بر اراضی جنوب دریای آرال و ماوراءالنهر حکمرانی می کردند.[۳] در سده ی ۷ هق، با یورش چنگیـز مغـول به خوارزم و ماوراءالنهر، آثار باشکوه و فرهنگ این نواحی و سرزمین‌های پیرامون آن مورد تاخـت و تاز مغولان قرار گرفت.[۴]

با استقرار دولت صفوی در سال ۹۰۷ هق، اندک اندک آرامش به خراسان بازگشت و تا پایـان این دوران، خراسان بزرگ از ایالت های ارزشمند ایران بود؛ اما پـس از افتـادن ایـن دودمـان بـه دست افغان‌ها، دچار ناآرامی شد. این ناآرامی‌ها و فتنه افغان با کوشش نـادر شـاه افشـار از ایـران کوتاه شد. با مرگ نادر به سال ۱۱۶۰ هق و کشمکش بر سر جانشینی او، هرج و مرج دوبـاره در ایران و خراسان بزرگ گسترش یافت و سرانجام شاهرخ میرزا نـواده ی نادرشـاه حکومـت ایـن ایالت را به دست گرفت.

روزگار قاجار دوره‌ای تلخ برای خراسان بود و تلخ‌تر برای ایران که بخش بزرگی از خراسان را از دست داد. حضور انگلیسی‌ها در هندوستان انگیزه شدتا افغانستان به عنوان حدفاصـل روسـیه و هندوستان، مورد نگرش آن‌ها قرار گیرد. انگلیسی‌ها به تحریک امیران افغانسـتان کـه بخشـی از خاک ایران بود، پرداختنـد و سـرانجام پـس از کشـمکش‌هـای بسـیار میـان ایـران و انگلسـتان، درقراردادی‌که پاریس به امضا رسید، هـرات از خـاک ایـران جـدا شـد و دولـت قاجـار اسـتقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

---

[۱] علی شریعتی، راهنمای خراسان (تهران : انتشارات الفبا، ۱۳۶۳)، ص ۹-۸
[۲] احمد رنجبر، خراسان بزرگ. (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص۱۷.
[۳] الهه کولایی تبرستانی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، ۱۳۷۶) ص ۱۵.
[۴] ورهام، ص ۲۷۶.

در همین زمان، روسیه نیز که چشم به خاک افغانستان داشت، آرام آرام تا سرخس پیش آمد و با چیرگی بر مرو و نواحی پیرامون، دولت قاجار را در برابر کار انجام‌شده قرارداد. بدین ترتیب، سه بخش ارزشمند از چهار بخش خراسان در دوره‌ی اسلامی، یعنی هرات، بلخ و مرو از خـاک ایـران جدا افتادند و این کانون درخشان فرهنگ و تمدن ایرانی در گستره‌ی کنونی خود محدود شد.[۱]

بخش‌بنــدی کشــوری

در دوران ساسانی، کشور از دیدگاه سازمان و بخش‌بندی‌های کشوری به چهار بخـش بـزرگ تقسیم شده بود که هر بخش را «پادکسیان» می گفتنـد. خراسـان بـزرگ در بخـش خـاوری یـا «پادکسیان خورآسان» قرار داشت و توسط یک اسپاهبد اداره می شد[۲] که چهار تـن مرزبـان زیـر فرمان او بودند. هر کدام از آنان یکی از چهار بخش آن را اداره می کرد:

۱- مروشاهجان، ۲- بلخ و تخارستان، ۳- هرات، پوشنج، بادغیس و ...، ۴- ماوراء النهر.[۳]

هنگامی که عرب‌های مسلمان بر ایران چیره شدند، خراسان چهار بخش یا «رَبـع» داشـت و چهار شهر بزرگ آن، یعنی نیشابور، مرو، هرات و بلخ، مرکز هر یک از این بخش ها بودند.[۴]

شهرهای دیگر خراسان بزرگ توس، نسا، ابیورد، سرخس، اسفزار، بادغیس، جوزجان، بامیان و ... بوده است.[۵] در کتاب شهرستان‌های ایران نخستین، منطقه ای که نام برده مـی‌شـود خراسـان است که دارای ۲۶ استان بوده است.[۶]

---

[۱] حسینی، ص ۵۷.

[۲] علیرضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان (تهران موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزش ، ۱۳۵۰).

[۳] محمد محمدی ملایری، در ایرانشهر(تهران : انتشارات توس، ۱۳۷۴) ، ص ۱۷.

[۴] الامه مفتاح «جغرافیای تاریخی مرغاب» مجله ، حقیقات تاریخی، ۶ و ۷ (پاییز و زمستان ۱۳۷۱).

[۵] مصاحب ، ص ۸۸۷.

[۶] موزف، مارکوارت، ایرانشهر در جغرافیای‌بطلمیوس، ترجمه مریم میر احمدی (تهران: نشر طهوری، ۱۳۸۳) ، ص ۳۴-۳۵.

تـوانایی های فـرهنگی و نقش آن در ایـران

خراسان بزرگ به‌عنوان جایگاه فرهنگ و تمدن ایران و بازمانده ی نهادهای دیرینـه‌ی آن، از دوران‌های کهن کانون فرهنگ‌ها و از نخستین جایگاه‌های زیست انسان بوده است و بـر پایـه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی، انسان‌های نخستین از دوره‌ی پارینه سنگی در خراسان بـزرگ نمـودار شدند[۱].

قــرار گرفتن خراسان در مرز ایران با چیـن و هند و همچنین در گذرگاه جـاده‌ی ابریشم، داد و ستدهای فرهنگی با دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را پرهیز ناپذیر ساخته بود.

گرچه خراسان بزرگ در روزگار باستان، به‌ویژه در دوران‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی از دیدگاه فرهنگ و تمدن ارزش داشت، اما دوران زرین این سرزمین پهناور با ورود اسلام به ایـران رقم خورد.

خراسانیان رخنه‌ی خود در دستگاه خلافت را بیشتر کردند و هنگامی که با مرگ هارون‌الرشید میان فرزندانش امین و مأمون جنگ در گرفت، به پشتیبانی از مأمون پرداختند. آن‌ها از مـرو کـه جایگاه مأمون بود، به نواحی باختری یورش بردند و با گشودن بغداد، پایتخـت عباسـیان، امـین را کشتند. این کارها به دست یک خراسانی به نام طاهر بن حسین صورت گرفـت. طـاهر بـه پـاس خدماتش در سال ۲۰۵ هق حکومت خراسان را دریافـت کـرد و پایتخـت خراسـان را از مـرو بـه نیشابور منتقل ساخت و بنیان دودمانی را ریخت که نخستین حکومت منطقهای حکمرانان ایرانی پس از یورش عرب ها به شمار می آمد[۲].

بدین‌گونه خراسان از آغاز ورود اسلام کانون رخدادهای سرنوشت‌ساز شد. این رخدادها افـزون بر حوزه‌ی سیاست، در پهنه‌ی فرهنگ نیز نقش خراسان بزرگ را برجسته کرد. بنابراین، می توان گفـت کـه ایرانیـان بالنـدگی فرهنگـی خـود در دوره‌ی اسـلامی را وامـدار خراسـانیان هسـتند. ارزشمندترین نقشی که خراسان در این زمان عهده‌دار شده بود، نگاه داشـتن و گسـترش زبـان و ادب پارسی در برابر یورش بیگانگان، به‌ویژه فرهنگ و زبان عربی بود.

زبان یکی از پاره های بسیار باارزش هویت ملی هر سرزمین به شمار می‌آیـد کـه اسـتواری و ارزش نهادن به آن، یا بی‌توجهی به نگهداری و گسترش آن، نقش بسـیاری در نگـاه‌داشـت و یـا

---

[۱] آ بلنیتسکی، خراسان و ماوراءالنهر، ترجمه پرویزورجاوند (تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴)، ص ۳۷.
[۲] ابوالقاسم طاهری،جغرافیای تاریخی خراسان ازنظر جهانگردان (تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، ۱۳۴۸)، ص۳.

نابودی هراز جامعه داشته است. نمونه‌های آن، فرهنگ‌های کهن مصر، میان‌رودان (بین النهرین)، عیلام و ... بوده است که نابودی فرهنگ و پیشینه‌ی آن ها، پس از نابودی زبانشان شکل گرفته است[۱].

اما در سده‌های نخستین اسلامی، درخت کهنسال ادب پارسی که زیر بار فراگیر شدن زبان عربی ناتوان شده بود، بار دیگر از خراسان جوانه زد و «فارسی دری» که امروز زبان ملی ایرانیان و زبان رسمی افغان‌ها و تاجیک‌ها است، به عنوان گویش مردم خراسان در سراسر ایران گسترش یافت. همچنین گردآوردن حماسه‌ی ملی ایرانیان، یعنی «شاهنامه» در خراسان به انجام رسید و نخستین آثار ارزشمند نظم و نثر فارسی در همین سرزمین به رشته‌ی نگارش درآمد.

پس از طاهریان، از نیمه‌ی دوم سده‌ی سوم هجری، یعقوب لیث، سردودمان صفاریان سیستان و قهرمان ملی ایران، بر ایران و از جمله خراسان بزرگ چیره شد. اهمیت تاریخی زبان فارسی برای تمامی ایرانیان از هر قوم و گویش تا بدان اندازه بود که پس از استقرار نیرومندترین دولت ایرانی پس از ساسانی، یعنی دولت صفاری‌که در سال ۲۵۴ هق، یعقوب لیث صفار زبان فارسی را زبان رسمی ایران کرد. این رسمی بودکه تاکنون ادامه دارد.[۲] در دورانی که تمامی مردم ایران به زبان عربی سخن می گفتند و فرهنگ ایرانی در حال نابودی بود، برآمدن خیزش یعقوب لیث صفار سیستانی، انگیزه‌ی گسترش زبان فارسی و آفریدن شاهکارهای ادبی رودکی، دقیقی، فردوسی، عنصری، فرخی سیستانی و ... گردید[۳].

در دوران سامانی، چامه‌ی پارسی بر بنیان نوینی پایدار گشت‌ودیوان سالاری ایرانی بر پایه‌ی الگوهای کهن ساسانی پایداری تازه‌ای یافت. شهرهای نیشابور و بخارا انجمن و جای گردآمدن چکامه سرایان و نویسندگان بود و دربار امیران این خاندان کعبه‌ی آرزوهای هنرمندان، نخبگان، دانشمندان، چامه‌سرایان و نویسندگان، به‌ویژه رودکی، استاد چامه سرایان جهان، بوده است[۴].

دوران غزنوی یکی از شکوفاترین دوره‌های ادبیات پارسی است و شهر غزنین، تختگاه غزنویان، مرکز دانش‌ها و ادبیات بود و نویسندگان و چکامه‌سرایان بزرگ از چهارسوی کشور به آن شهر روی می آوردند.

---

[۱] پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱ (تهران، انتشارات سیمرغ۱۳۷۴).

[۲] محسن ابوالقاسمی، تاریخ مختصر زبان فارسی (تهران : نشر طهوری، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۳.

[۳] محمد محیط طباطبایی، نگرشی بر زبان فارسی دری ، در دری، اهتمام محمد اسعدی (تهران: انتشارات کیهان،۱۳۷۳) ، ص ۵۶.

[۴] ف. م فرزین، نقش پادشاهان ایران در ادبیات فارسی (تهران: انتشارات دانشگاه جندی شاپور،۱۳۵۰) ،ص ۱۸.

سلطان محمود غزنوی که خود به پارسی چکامه می سرود، نزدیک بـه ۴۰۰ چامـه سـرا را در دربار خود گرد آورده بود. غزنویان در پشتیبانی از دانشمندان و ادیبان مـی کوشـیدند و گسـترش-دهنده‌ی فرهنگ و هنر ایرانی بودند[۱].

خراسان بزرگ پس از مدتی توسط سلجوقیان گشوده شد، اما بالندگی فرهنگی و نوآوری‌های علمی آن ادامه یافت. شهرهای خراسان بزرگ پر از کتابخانه هایی بود که گاه صدها هزار کتـاب را در خود جای می دادند و مدرسه های بزرگ در شهرهایی مانند نیشـابور، خرگـرد، و ... جایگـاه صدها دانشمند و دانش‌پژوه بود.

بخش بزرگی از این دستاوردها در یورش مغـولان بـه خراسـان بـزرگ در سـال ۶۱۷ هق، از دست رفت. خراسان از سال ۷۸۱ هق، گرفتار یورش بی‌رحمانه‌ی تیمور لنگ شد. با این وجود، در این دوره، سمرقند که از شهرهای خراسان بزرگ بـود، پایتخـت تیمـور گردیـد و بـه بـالاترین شکوفایی رسید. با مرگ تیمور، فرزند و جانشین او شاهرخ میرزا هرات را مرکز حکومت قـرار داد و آرامش و آبادانی باردیگربه خراسان روی آورد[۲].

با استقرار دولت صفوی در سال ۹۰۷ هق، اندک اندک آرامش و امنیـت بـه خراسـان بـزرگ بازگشت و تا پایان دوران صفوی، خراسان بزرگ از ایالت های ارزشمند ایران به شمار مـی رفـت. این دوران از دیدگاه فلسفه و علوم دینی جایگاه ویژه‌ای داشت. بـزرگ‌تـرین فیلسـوف ایـن دوره ملاصدرا است که در فلسفه اسلامی جایگاهی برجسته دارد و پس از او میرداماد، میرفندرسـکی و ملاعبدالرزاق لاهیجی را می توان نام برد.

به هرحال، روزگار صفوی یکی از بارورترین دوره های ادب و هنر ایرانی اسـت. شـاخه هـای گوناگون هنر از جمله نگارگری، معماری منبت‌کاری، خوش‌نگاری، تذهیب، جلدسازی و ... در این دوره از شهرت ویژه‌ای برخوردار بودند[۳].

روسیه‌ی تزاری برای نگاه داشتن سودهای خود در آسیا، پس از پایان دوران جنگ‌های تزار با ناپلئون، یورش‌هایی را به سوی آسیا آغاز کرد و از ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۵م، سرزمین‌های خراسان بـزرگ را که در حوزه‌ی فرهنگی و سیاسی ایران قرار داشت، به قلمرو خـود افـزود و از همـان آغـاز، آن

---

[۱] همان ، ص ۲۴.
[۲] حسینی، ص ۵۷-۵۶.
[۳] مصاحب، ص ۱۵۷۳.

منطقه را ترکستان روس نامید؛ زیرا بخش خاوری آن که زیر نظر چینی‌ها بود، به ترکستان چین[1] نامور شده بود. این نام‌گذاری استعماری تا دو سه سال پـس از انقـلاب بلشـویک هـا در ۱۹۱۷م ادامه داشت.

پس از پایدار شدن حکومت بلشویک ها از ۱۹۲۴م، نام درست «آسیای میانه» بـا کـار بسـتن توان روسیه‌ی کمونیستی پدید آمد و آسیا از دیدگاه سیاسی و نه علمی و جغرافیایی، در پیونـد بـا مسکو، به آسیای میانه و آسیای دور بخش گردید. این امر یادآور توان استعمارگران اروپـایی بـود، زیرا خاورزمین را به خاور نزدیک، یعنی نزدیک‌ترین جای خاور بـه اروپـا، خاورمیانـه و خـاور دور بخش کردند.[2]

«میانه» یک مفهوم دیدگاهی است و آسیای میانه هم یک اصـطلاح دیـدگاهی اسـت کـه از سوی اتحاد جماهیر شوروی به منظور هویت زدایی تاریخی و فرهنگی آسیای میانـه یـا خراسـان بزرگ عنوان شد.

مردم ایران و سرزمین های پیشین خراسان بزرگ، یعنی افغانسـتان، تاجیکسـتان، ازبکسـتان، ترکمنستان و بخش‌هایی از قزاقستان و قرقیزستان که امروزه «آسیای میانه» خوانده مـی شـوند، تجربه‌ای دراز در زندگی با هم دارند؛ به ویژه در امپراتوری های هخامنشی، پـارتی و ساسـانی، در خلافت عباسی و در حکومت های ایرانی صفاری، سامانی، غزنوی، سلجوقی، صفوی و افشار.

تجربه‌ی زندگی مشترک دراز و کنش‌ها و واکنش‌های گسترده میـان مـردم خراسـان بـزرگ (آسیای میانه) در درون این مشترک‌المنافع‌ها، انگیزه‌ی پیدایش آمیختگی فرهنگی ویـژه‌ای شـده است که این ملت‌ها را در سرزمین مشترکشان به هم پیوند می دهد. گسترش اسـلام بـه سـوی خاور در سده‌های دهم میلادی، به دست ایرانیان و عاری از عوارض عربـی، انگیـزه‌ی تـازه‌ای را برای آمیختگی فرهنگی افزود و آن را نیروی بیشتری داد.

مردم ایران و خراسان بزرگ (آسیای میانه) از دیـدگاه زبـان، آداب و روش‌هـا همسـانی‌هـای بسیاری دارند. دین، زبان، نژاد، ادبیات فارسی و فرهنـگ، نمودارهـای ارزشـمند پیونـد تـاریخی و سرنوشت ساز میان مردمان گوناگون، به گونه‌های گوناگون، همانندی باورهـای مـذهبی مـردم را فراهم کرده است. در خراسان و ترکمن صحرای ایران، از یکسو و مـاوراءالنهر و فرغانـه از سـوی

---

[1] ایغور یاسین کیانگ.

[2] ناصر تکمیل همایون«آسیای مرکزی یا سیاسی» روزنامه همشهری ، ش ۳۵۷ (۱۷ آبان ۱۳۷۲) ص۶.

دیگر، همسانی‌های هنری و معماری در ساختمان‌های اسلامی و چون مسجدها، آرامگاه هـا و ... آشکار است. همچنین آثار به دست آمده در بسـیاری از جاهـای خراسـان بـزرگ، یگـانگی‌هـای فرهنگی و مدنی تمامی منطقه را آشکار ساخته است.

دانشوران، نویسندگان و چکامه‌سرایان فارسی‌زبان چون عبدالرزاق سمرقندی، رودکـی، کمـال خجندی، ابوالقاسم لیث سمرقندی، ناصر خسرو قبادیانی مروزی، رشیدی سمرقندی، شمس‌الـدین سمرقندی و ... چه در گذشته و چه امروز، نقش بزرگی در گسترش زبان فارسی داشته اند. اکنـون با وجود چیرگی نزدیک به یک سده نیروی اهریمنی بلشویسم بر منطقه، مردم خراسان بـزرگ یـا آسیای میانه به فردوسی و شاهنامه ی او عشق می ورزند. درمیان آن‌ها کمتر کسی است که نـام سعدی شیرازی، شمس تبریزی و فرخی سیستانی را نشنیده باشد و همچنین غزل هایی از حـافظ را از بَر نباشد.

با این‌که شمار شیعیان به گونه ی رسمی یک بیستم مسلمانان کشورهای تازه‌اسـتقلال‌یافتـه است، اما مذهب سُنی حنفی خراسان بزرگ به گونه ای است که با داشتن جنبه های اشـراقی[۱] و عرفانی، می تواند یگانگی سنی ها را با شیعیان ایران فـراهم آورد. رخنــه‌ی عرفـان و تصـوف در آسیای مرکزی در طریقت های قادری، نقشبندی و غیره به گونه‌ای است که اشراقی بودن مذهب عمومی را رونق داده وآن را با شیعه و ادب پارسی نزدیک کرده است.

با این که شمار فارسی‌زبانان به گونه‌ی رسـمی کمتـر از دیگـران[۲] در جمهـوری هـای تـازه استقلال یافته است، اما به انگیزه‌ی اهمیت تاریخی زبان پارسی در زمینه‌های فرهنگی و سیاسـی و واژگان فارسی یا عربی مشترک در زبان‌های غیر پارسی آسـیای مرکـزی، گونـه‌ای احسـاس همزبانی نسبی میان آنان و مردم تاجیک، افغان و ایران وجود دارد[۳].

شهرهای خراسان بزرگ همانند بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، خیوه، خوارزم و ... به عنـوان مراکـز هنرها و دانش‌های ایرانی جایگاه والایی در ادبیات پارسی دارند.

---

[۱] حکمت اشراق، فلسفه‌ای که در اسلام گسترانندهی آن، شیخ شهاب الدین سهروردی است.
[۲] سخنگویان زبان‌های ترکمنی، ازبکی، قرقیزی، قزاقی، اویغوری و ....
[۳] «آسیای مرکزی»، روزنامه همشهری، ش ۱۶۸۶ (۱۶ ابان ۱۳۷۷) ص۶.

سخــن پایانــی

خراسان بزرگ از آغاز زیستگاه مردمان و فرهنگ‌های گوناگون بوده است، به گونه‌ای که این مردم و فرهنگ‌ها در یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. وجود آتشگاه‌ها، مسجدها، آثار بازمانـده از کـانون-های جمعیتی پیش از تاریخ و ... بیانگر بخشی از تاریخ ملی و دینی آن است.

فرهنگ مردم خراسان بزرگ در پیوند بـا سـازه‌هـای طبیعـی، جغرافیـایی، تـاریخی، دینـی و تأثیرپذیر از گرایش‌های بسیار اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته و گونه ی مستقلی از فولکلـور یـا فرهنگ زبانی را پدید آورده است.

خراسان بزرگ از دیدگاه آیین‌ها و کنش‌های فرهنگی مـردم از گونـاگونی ویـژه‌ای برخـوردار بوده است. انجام جشن‌های ملی و مذهبی، همسرگزینی، سوگ‌ها و کنش‌هـا در بسـتر باورهـای دینی و وابستگی ملی شکل گرفته اند.

پس از چیره شدن عرب، خراسان نه تنها کانون زنده کردن استقلال سیاسی ایران بـود، بلکـه در زنده کردن زبان و ادب فارسی نیز نقش بسیار ارزشمندی داشـت. افـزون بـر چامـه‌سـرایان و ادیبان بزرگی مانندرودکی، فردوسی، عنصری، سنایی، خیام و ... حاکمان و عارفـان و دانشـمندان بزرگی از این سرزمین برخاستند، که بعضی مانند خواجه نصیرالدین توسی وابسـتگی بـه خراسـان کنونی دارند و برخی چون خوارزمی، بلخی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی و مولوی از مردم خراسـان بزرگ بوده اند[۱].

خراسان بزرگ از روزگاران کهن گاهواره و خاستگاه اندیشه‌هـا و مـردان بـزرگ بـوده اسـت. بسیاری از خاورشناسان، این سرزمین نخبه‌پرور را مادر فرهنگی ایـران زمـین دانسـته‌انـد. بخـش بزرگی از درخشش چکامه و دانش در این مرز و بوم سپاسگزار تلاش پیاپی مردانی اسـت کـه در این سرزمین کهن و اهورایی پرورش یافته اند.

---

[۱] مصاحب، ص ۸۸۷.

فهرست منابع

ابوالقاسمی، محسن. تاریخ مختصر زبان فارسی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۷۸.
افشار (سیستانی)، ایرج. جغرافیای تاریخی تاجیکستان، تهران: انتشارات بین المللی الهدا، ۱۳۸۳.
افشار (سیستانی)، ایرج «چشم‌انداز محاسبات ایران و آسیای مرکزی» مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، س۶، ش۱۰، خرداد ۱۳۷۹.
امام، سید محمد کاظم. مشهد توس، تهران: کتابخانه ملک، ۱۳۶۸.
بدری فر، منصور.«آسیای میانه»، مجموعه مقالات جغرافیایی، دفتر اول، کشورهای آسیای مرکزی ۱۳۷۲.
بلنیتسکی، آ. خراسان و ماوراء النهر، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴.
تکمیل همایون، ناصر. «آسیای مرکزی یا میانه». روزنامه همشهری. س۱، ش ۲۵۷، ۱۷ آبان ۱۳۷۲.
تکمیل همایون، ناصر. «نگاهی به آسیا و شناخت آسیای مرکزی». فصلنامه ی آسیای مرکزی و قفقاز. س۱، ش۳. زمستان ۱۳۷۱.
جعفری، عباس. فرهنگ بزرگ گیتاشناسی، اصطلاحات جغرافیایی، تهران: انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۸۶.
حسینی. راهنمای سفر به استان خراسان رضوی، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۶.
حکمت، علیرضا. آموزش و پرورش در ایران باستان، تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی ۱۳۵۰.
دیاکونوف، میخائیل میخاییلویچ. تاریخ باستان ایران، ۱۹۵۷م.
رنجبر، احمد. خراسان بزرگ، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
ریاضی، غلامرضا. دانشوران خراسان، مشهد؛ کتابفروشی باستان، ۱۳۳۶.
سریک کاسنف، عمر«سیای مرکزی»، روزنامه اطلاعات شماره‌ی ۲۱۳۹ مرداد ماه ۱۳۷۷.
شریعتی، علی. راهنمای خراسان، تهران: انتشارات الفب، بی‌تا.
طاهری، ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی،خراسان از نظر جهانگردان، تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی بی‌تا.
فرزین، ف.م. نقش پادشاهان ایران در ادبیات پارسی، تهران؛ انتشارات دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۵۰.
کلباسی، ایران. فارسی ایران و تاجیکستان، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
کولایی تبرستانی، الهه. سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، ۱۳۷۶.
کیهان، مسعود. جغرافیای مفصل ایران، ج۲، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۱۰.
لواسترانج، گی. بلدان الخلافه الشرقیه، ترجمه بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، بغداد:۱۳۸۳.
مارکوارت، یوزف. ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات طهوری،۱۳۸۳.
«آسیای مرکزی» س۶ ، ش ۱۶۸۶. ۱۶ آبان ۱۳۷۷.
محمدی ملایری، محمد دل ایرانشهر، تهران: انتشارات توس ۱۳۷۴.
محیط طباطبائی، محمد. نگرشی بر زبان فارسی دری، دُرّ دری، به اهتمام محمود اسعدی، تهران: انتشارات کیهان: ۱۳۷۳.
مصاحب. دایرهٔ المعارف. فارسی، ج۱، تهران. شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۸۷.
مصاحب. دایرهٔ المعارف فارسی، ج۲، بخش اول، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۸۷.
مفتاح، الهامه. «جغرافیای تاریخی مرغاب»، مجله تحقیقات تاریخی (مرونامه) ش۶ و۷. پاییز و زمستان ۱۳۷۱.
ناتل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی، ج۱، تهران: انتشارات سیمرغ،۱۳۷۴.
ورهرام، غلامرضا. تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد: آستان قدش رضوی، ۱۳۷۲.

Bōyce, M:Areader in Manichaean Middle Persian and Parthian(Act a iranica 9)1975.P.61.